

دکتر جلیل تجلیل

از گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی

تناسی تشبیه

بارها بلاغت و افسون سخن شاعران دل‌های ما را تسخیر کرده و بی‌آنکه به کیفیت این گیرائی و جذبه پی‌بریم، یا در اسرار بلاغت آن درنگ‌ریم، مدت‌ها اندیشه ما را در پهنه نفوذ خود سرگردان داشته است. گرچه بخش عظیم این لطف و فسون و قبول خاطر خداداد است، لیکن ملاحظات گرانمایه بلاغی و بیانی، با تنوع گسترده‌ای که در ادبیات ما پیدا کرده، تا حدودی پرده از این رازها برمی‌گیرد. در این مقاله گوشه‌ی از این زمینه‌های سحر و زیبائی و جذبه و گیرائی سخن را تحت عنوان «تناسی تشبیه» مورد بررسی قرار می‌دهیم و سرادما از تشبیه، معنی عام بلاغی آن است، یعنی همان چیزی که مدوتان نخستین بلاغت شناخته و شناسانده‌اند و آرا فرمانروای اقلیم استعاره و تمثیل و حتی جناس و برخی موضوعات دیگر دانسته و از چهره‌های گوناگون آن سخن رانده‌اند. و این خود یکی از لطف‌ترین مسائلی است که می‌تواند کام اشتیاق فضلا و محققان گرامی را شیرین و خوش‌بدارد:

یکی از تجلیات لطیفی که در پهنه تصویر و تخیل و تشبیه شاعران نمایان می‌شود این است که مثلاً: «با نردبان صبر قدم برجبین جوزا نهند» یا «چون دعای مستجاب بر فلک پرگیرند» یا «با نردبان جان به بام جهان صعود کنند» یا «برای

به کف آوردن یک معنی برجسته کرسی سپهر زیرپای بگذارند»، چنانکه در این آیات می‌خوانیم :

از ناصر خسرو :

از صبر نردبانت بپاید کرد گر زیر خویش خواهی جوارا

و :

بر فلک باید شدن از راه پند ای برادر چون دعای مستجاب

از سنائی :

به بام جهان برشوی چون سنائی

گرت هم سنائی کند نردبانی

از کلیم :

می‌نهم در زیر پای فکر کرسی سپهر

تا به کف می‌آوردم یک معنی برجسته را

اما گرچه در این بردن و عروج به آسمانهای معنی، زیبایی بیان و لطف سخنی نهفته است همین لطف و زیبایی گاهی به نقطه اوج خود می‌رسد و آن هنگامی است که تشبیه و استعاره‌ی آورده مشبه به را عین مشبه و مستعار له را عین مستعار منه پندارند و از مرحله تشبیه گذشته به تشابه و عینیت برسند، به عنوان نمونه همین «برشدن به آسمان» را استعاره‌ی به بلندی قدر و علاء مقام و ترقی در مدارج کمال بشناسند، آنگاه از این مرحله نیز پافراتر گذاشته پایه تخییل و تشبیه را بر اساس همان بلندی در مکان قرار دهند. توضیح این سخن را در این بیت ابوتمام می‌بینیم آنجا که خالد بن یزید شیبانی را رئاسی گوید، از پدرش چنین یاد میکند:

و یصعد حتی یظن الجهول بان له حاجة فی السماء

یعنی:

«او در قدر و منزلت تا بدانجا بالاسی رود که شخص بی‌اطلاع و نادان

گمان برد که در آسمان حاجتی دارد».

در این بیت ابوتمام صعود را استعاره‌ی بی به علو قدر آورده و ممدوح را برشونده در آسمان و متصاعد در مکان دانسته ، آنگاه استعاره را که سر در تشبیه دارد ، در پرده‌ای از فراموشی و هاله‌ای از انکار فرو برده و کار بیان خود را بر اساس بلندی در مکان قرار داده است . معنی این استعاره - استعاره ترشیحی - برتناسی و انکار تشبیه است، و این تناسی و انکار خود رونق افزای همین سخن ۱ .

اگر ابوتمام بی آنکه در این بر شدن به آسمان گرد فراموشی بر تارك تشبیه بپاشد، و تصمیم به انکار آن بگیرد، ممدوح را فقط از حیث مکان، متصاعد در آسمان قلمداد میکرد این شعر او معنی نداشت . چنانکه حافظ در بیت زیر همت خویش را پایگاهی بالاتر از چشمه خورشید میبخشد و حتی شرم دارد که دامنش به آب چشمه خورشید تر شود :

گرچه شرم آلود فخرم شرم باد از هم‌متم

گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

و به فرمان همین تناسی واقعیت تشبیه است که خوشبویی غالیه و کمانکشی و سمه را حاصل نفعه گیسو و کمان ابروی بار می شناسد:

گر غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچید

و روسمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست

۱- بیت فوق از قصیده‌ی بی مطلع:

نعماء الی کل هی نعماء فقی العرب اختلط ربع الغناء

که در آن بعد از ابیاتی از پدرش چنین یاد می کند :

فقد مات جدك جد الملوك و نجم ابيك حديث الضياء

ولم یرض قبضته للحسام ولا حمل عاتقه للواء

فما زال یقرع تلك العلی مع النجم مرتدياً بالعماء

و یصعد حتی

نک : انوار الربیع ص ۷۷ - مفتاح العلوم ۱۸۲ - مطول ۳۷۸ - معاهد التنصیح

ج ۲ ، ۱۰۲ .

اینجا است که جمال تشبیه و استعاره متجلی می‌شود، تشبیه و استعاره‌یی که در عین ایفای غرض رنگ حقیقی خود را باخته و از دست داده است. چه حقیقت استعاره پیوستگی و نمایان شدن مشابه به در مشابه است و بدیهی است هرچه جهات افتراق این دو بیشتر در پرده تناسی فرو رود غرض از استعاره بیشتر عاید خواهد شد. همین استعاره بویژه آنجا که ترشیحی در آن باشد^۱ برای پذیرش تناسی استعداد بیشتری دارد زیرا مبنی ترشیح بر تناسی تشبیه و انصراف از آن است آن گونه که مثلاً در علوتدر بنای سخن را صرفاً بر علو مکان بگذاریم.

ابن الرومی^۲ این اعتقاد بر صعود مکانی و او جگیری آسمانی و تناسی تشبیه را - آنجا که خاندان نوبخت را می‌ستاید - به نوعی دیگر بیان کرده است:

اعلم الناس بالنجوم بنونو	بخت علما لم یأتهم بالحساب
بل بأن شاهد والسماء سمواً	بترق فی المکر مات الصعاب
مبلغ لم یکن لیبلغه الطا	لب الا بتکلم الاسباب

۱- در نمایش وجوه متعدد تناسی، یادآوری این نکته سودمند بنظر می‌رسد که استعاره را آنگاه که برهنه از عبارات لفظ و دوسوی استعاره و جامع نگریسته شود سه گونه دانسته‌اند سطلقه و مجرد و مرشحه. استعاره نخستین آن است که مقرون به صفتی - صفتی معنوی نه نعت - نباشد مثل آنکه بگوییم: شیری در پیش من است. استعاره دوم آنکه در آن چیزی ملایم مستعار له ذکر شود مثل اینکه بگوییم: به دریائی بر خوردم چه دانشها که می‌دانست. در استعار نوع سوم که در واقع عکس استعاره مجرد است ملایم مستعار منه ذکر می‌شود، مانند: در کوی ما دریائی است که دائماً موج خیز است و زرفایش ناپیدا. البته گاهی استعاره مجرد و مرشحه هر دو بر سرخوان سخن می‌نشینند چون بیت معروف زهیر بن ابی سلمی:

لدى امد شاکی السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم

که صفت «شاکی السلاح مقذف» = با اسلحه‌یی با شکوه و مجرب «ملایم مستعار له و له لبد اظفاره لم تقلم» = با پالهای ریخته و ناخنهای نا گرفته «ملایم مستعار منه» است.

۲- ابوالحسن علی بن عباس بن الرومی شاعر شیعی معروف اواخر قرن ششم و از پروردگان آل نوبخت و یکی از مداحان ایشان است.

نک: خاندان نوبختی ۱۹۸-۱۹۹. اسرار البلاغة ۲۷۹. دیوان ابن الرومی ۱/۲۲۲. مفتاح العلوم ۱۸۲.

یعنی: « خاندان نوبخت از همه مردم بدانش نجوم آگاهترند. دانشی دارند که بی حساب به آنان رسیده. بلکه با ارتقاء در مدارج سخت بزرگ، بلندی آسمان را دیده‌اند به اندازه‌ی که هیچ دانش پژوهی جز با گفتگو و استفاده از اسباب این دانش (آل نوبخت) بدان نتواند رسید».

نظیر این تناسی را در شعر عباس بن احنف می‌خوانیم: آنجا که یار خود را به خورشید مانند می‌کنند آنگاه از مشبه سخن می‌راند سپس بنای سخن را بر اوصاف مشبه به قرار می‌دهد:

هی الشمس مسکنها فی السماء فعز الفؤاد عزاءً جمیلاً
فلن تستطیع الیها الصعود فلن یستطیع الیک النزولاً

یعنی: «آن دلبر خورشیدی است که در آسمان مسکن دارد پس دل خویش را در جدائی او به صبر و شکیبایی بفرمای صبری سخت نیکو. ترا یارای صعود به بارگاه او نیست و او را توانایی فرود آمدن به نزد تونه!»

در بیت نخستین، شاعر با اعتراف به وجود مشبه، تشبیه را برسمیت نمودار ساخته لیکن در بیت دوم این اعتراف به تشبیه را فراموش کرده و بنای بیان را بر مشبه به گذاشته و مشبه را فراحجاب داشته و یار را به عنوان خورشید راستین هاور کرده است: او با خویشتن زمزمه می‌کند: از چیست که بویۀ وصل دلدارداری؟! تو که میدانی با خورشید سخن می‌گویی خورشیدی که به آسمان مسکن گزیده!.

۱- عبدالقاهر جرجانی، این تشبیه یا به عبارت بهتر تناسی تشبیه را در عباس بن احنف چیزی از مقوله مجاز مفرد دانسته و انکار تشبیه را منبعث از انتزاع حقیقت از مجاز شناخته است در ردیف این بیت فرزدق:

ابی احمد الغیشین صعصعته الذی متی تخلف الجوزاء والدلویمطر

فرزدق در این بیت پدرش صعصعته را (که جان ۳۶۰ دختر را که به رسم جاهلیت می‌خواستند زنده بگور کنند با دادن سه شتر برای هر دختر باز خریده بود)، احمد الغیشین - برگزیده دوا بر - می‌نامد.

«او به افروشتگان خواند آواز»^۱.

این گونه تحلیل زائیده تناسی شاعرانه تشبیه است تخیلی است که حافظه را
وامی دارد تا آستان یار را برفلک سروری مصور داند و عروج بر آن را دشوارخواند:

بر آستان تو مشکل توان رسید آری

عروج برفلک سروری به دشواری است

تخیلی که گستاخ وار در هاله تناسی فسونکار تشبیه و استعاره فرو رفته و
اینهمه نقش عجب بردرو دیوار غزل خواجه سرمستان جهان پدید آورده است که
اگر نشان تناسی و نقش این تشبیه بی نشان از میان برخیزد تصویر و تشبیه حافظ
به حال فرودین و عادی خود بر خواهد گشت، و سخنی خواهیم داشت در ردیف این
گفته ابوالفضل طغرائی:

وان علانی من دونی فما عجب لی أسوة لانحطاط الشمس عن قمر

یعنی: «نشگفت اگر فرودستان بر من بالائی گرفتند، من اقتدار بر خورشید

دارم که از کیوان فرو تراست.»

یکی از لطیفترین تجلیات تناسی تشبیه را در شعر ابن العمید می یابیم وی در
باره غلامی زیبا رخ که برایش از تابش خورشید سایه می افکنده چنین گفته است:

قامت تظللنی من الشمس نفس اعز علی من نفسی

قامت تظللنی ومن عجب شمس تظللنی من الشمس^۱

و در این تعبیر خود را به اندازه بی محق می داند که غیث را به صیغه مشنی به کار می برد که
اگر کسی پرسد کدام دوا بر بارنده تر و بخشنده تر؟ بی درنگ بگوید: پدرم صمصعة .
نک اسرار البلاغة ۲۹۳ ، ریحانة الادب .

۱- شهریار ، شاعر معاصر . کلیات دیوان شهریار ص ۵۰۳

۲- ثعالبی دو بیت فوق را چنین آورده:

ظلت تظللنی من الشمس نفس اعز علی من نفسی

فأقول واعجبا ومن عجب شمس تظللنی من الشمس

بفیه پاورقی در صفحه بعد

یعنی: «آن وجودی که از جان من به من گرامیتر است پها خاست تا از گرمی آفتاب بر من سایه افکند و شگفتا که آفتابی از آفتابی بر من سایه می افکند!»

در این ابیات خورشید مستعارمنه است و دلبر سایه افکن مستعارله. اما این استعاره آنچنان در حجاب تناسی پوشیده مانده که شاعر اظهار شگفتی می کند از این که چگونه ممکن است خورشیدی از خورشیدی سایه افکن باشد، اگر این تناسی نبود و در مصراع چهارم شاعر خورشید را به حقیقت خورشید نمی انگاشت و صرفاً یک ترک زیبا روی تصور می کرد، دیگر تعجب موردی نداشت چه تعجب بر چیزی روا است که بر خلاف عرف عادت باشد و این تعجبی ندارد که انسانی از تابش خورشید سایه افکند.

حال به بینیم این تناسی که مدارش بر تعجب است پدید آورنده زیبایی و تأثیری بالاتر از حد منتظر برای یک استعاره و تشبیه است. شاید بتوان گفت بیشتر از این لحاظ که در یک چنین استعاره‌بی (استعاره مرشحه) از کالبد لفظی آن بوی تشبیه نمی آید و گذشته از این، تحقق مشبه، به اوصاف مشبه به یا عینیت دوسوی تشبیه در آن به حدی است که مشبه ترک خویشتن گفته و نه تنها در مشبه به بل در اوصاف ویژه آن حلول کرده است و همین نکته حساس جلوه گاه این مایه اوج و موج در سخن شده است چنانکه در این بیت (البته با کیفیتی نازلتر و تأثیری کمتر).

بنفشه سایه ز خورشید افکند و بر خاک
بنفشه توبه خورشید گشته سایه فکن^۱

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و در جامع الشواهد بیت دوم چنین آمده:

کم قلت واعجباً شمس تظللنی من الشمس

و یاقوت در معجم الادبا نظیر این ابیات را به ابواسحق صابی نسبت داده که ترک

زیبایی بر عضدالدوله از تابش آفتاب سایه افکنده بود و او گفت:

وقفت لتعجبنی عن الشمس نفس اعز علی من نفسی

ظلت تظللنی و من عجب شمس تغیبنی عن الشمس

نک: معاهد التنصیح: ۱۱۳ - مطول ۳۶۲ - اسرار البلاغة ۳۸۰.

۱- از رهی معیری.

این تناسی یعنی آنچه در ابیات ابن عمید «اظهار شگفتی و تعجب» را سوجه داشته گاهی برعکس «نهی از تعجب» را سوجه و در بایست قلمداد می کند . برای توضیح این نکته نخست باید اضافه کرد که شاعران فارسی و عرب در قلمرو پندار و تصویر شاعرانه، قصب و کتان را در برابر پرتوماه بی تاب و توان دانسته و بر این رفته اند که جامه کتانی به و یژه آنگاه که نازک باشد در برابر نور ماه پاره می شود . حال بر اساس این اعتقاد ، ملاحظه فرمایید که در بیت زیر چگونه شاعر ممدوح خود را ماه حقیقی می پندارد و پارگی جامه اش را معلول همین کیفیت می شناسد:

لاتعجبوا من بلی غلالته قدزرّ از راره علی القمر

۱- این اعتقاد و تصویر شاعرانه در شعر فارسی نمونه ها دارد . از جمله:

از انوری :

تا طلوع آفتاب طلعت تو کی بود
 یک جهان جان بود و دل همچون قصب در ماهتاب
 چرخ پیش نعمت تو همچو باطل پیش حق
 فتنه پیش باس تو همچون قصب در ماهتاب

از فرخی :

ز کین او دل دشمن چنان شود که شود
 ز نور ماه درخشنده جامه کتان

از سعدی :

اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد و گر بریزد کتان چه غم خورد مهتاب

* * *

ترا که گفت که برقع برانکن ای فتان که ماه روی تو ما را بسوخت چون کتان

از نظام وقاری :

نگشت مخفی و پوشیده این که بی حجت

جفای ساه ز کتان به عدل کردی دور

نکته: لغت نامه دهخدا (دوبیت انوری از افادات شفاهی استاد محترم آقای دکتر

شهیدی است) .

یعنی : « از کهنگی و پارگی جامه و پیراهن او شگفت مدارید که تکمه‌های آن برماه بسته است » شاعر از اینکه این ماه یک آدمی است کاملاً تغافل و تناسی کرده و مدوح را حقیقه ماه دانسته و بنابراین پاره شدن جامه را از مشبه به انتزاع کرده و جزء جوهر مشبه گردانیده است . اگر شاعر در این بیت این مایه تناسی را روا نمی‌داشت و مدوح را به حقیقت ماه نمی‌دانست معنی نداشت که ما را از تعجب باز دارد زیرا کتان آنگاه پاره می‌شود که در پرتو ماه حقیقی قرار گیرد نه اینکه اندام موجودی چون ماه را بیوشاند . پس مدار این تناسی درست برعکس ایات ابن عمید بر « نهی از تعجب » است و در پرتو آن مشبه از مشبه به بازشناخته نیست و بنابراین هرچه برای مشبه به می‌زیبد (از قبیل تعجب و نهی از تعجب) برای مشبه نیز زیننده و درخور است .

هر گاه پرده تناسی را از رخسار این استعاره به یکسو زنیم و آن را به اصل برگردانیم به قول عبدالقاهر^۱ « سخنی در سطح فرودین خالی از هر گونه زیبایی خواهیم داشت » بدین گونه :

« لاتعجبوا من بلی غلالته فقد زر از راره علی من حسنه حسن القمر »!

۱- پیش از این بیت، این ایات است:

یا من حکمی الماء فرط رفته و قلبه فی قساوة الحجر

یا لیت حظی کحظ ثوبک من جسمک یا واحداً من البشر

لاتعجبوا من

ایات فوق از ابوالحسن بن طباطبایست، شاعری مفلک که نسبش به علی بن ابیطالب (ع) می‌رسد در اصفهان متولد و همانجا به خاک سپرده شده است سال ۵۳۲۲ هـ. از جمله اشعار این شاعر قصیده‌ی بی است در ۳۹ بیت که در تمام آن دو حرف کاف وراء بکار نرفته به مطلع :

یا سیدا دانت له السادات و تتابعت فی فعله الحسنات

نک : اسرار البلاغة ۲۸۲ - مطول ۶۷ و ۳۶۳ - معاهد التنصیح ج ۲ ، ۱۲۹ -

مفتاح العلوم ۱۷۵ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، انوار الربیع ۷۸ .

۱- اسرار البلاغة ۲۸۳ .

این تعبیر «دریده شدن جامه کتان در برابر ماه» را با احتجاج به ماه حقیقی و تناسی تشبیه شاعر دیگری چنین آورده است:

وتری الثياب من الکتان يهلحما نور من البدر احيانا فيبليها

فكيف تنكران تبلى معاجرها والبدر فى كل وقت طالع فيها^۱

یعنی: «جامه های کتانی را که پرتوماه گاه گاه بر آن تابیده و پاره اش میکند می بینی پس چگونه می توان انکار داشت جامه های او پاره و مندرس باشد و حال آنکه پیوسته ماه در آن جامه ها پرتوافشانی می کند؟»

در این ابیات نیز شاعر تا حدودی برای باور است که ماه یک ماه حقیقی است، منتهی آن قوت تأثیری که در ابیات ابن طباطبا هست، در این بیتها نیست چه در این تناسی تا اندازه ای بارقه تشبیه آشکار است (با در نظر گرفتن بیت اول و توجیه و تعلیل بیت دوم بر اساس آن) مع هذا اگر بمدوح را ماه حقیقی فرض نمی کرد تعجب و انکار را چه جای پرسش و استفهام بود و همین اعتقاد شاعرانه به ماه حقیقی است که در بیت دوم استفهام انکاری را موجه می دارد. این «نهی از تعجب» در شاهنامه نیز به گونه یی دیگر آمده است آنجا که سیاوش باردوم به شبستان آمد سودابه پرسید: «ازین خوبرویان به چشم خرد - نگه کن که باتو که اندر خورد» پس از آنکه سیاوش بدو و به خوبرویان شبستان هیچ نگاه عنایتی نکرد و لب نوازشی نکشاد، سودابه چنین گفت:^۲

بدو گفت خورشید با ماه نوم گرایدون که بیند بر گاه نو

نباشد شگفت ار شود ماه خوار تو خورشید داری خود اندر کنار

خورشید همان سودابه است ولی نه خورشیدی است که حاصل یک تشبیه باشد بلکه خورشیدی واقعی که در پیشگاهش «نباشد شگفت ار شود ماه خوار»، خورشیدی که در آن هر گونه توهم تشبیه منسوخ و فراموش شده است.

۱- اسرار البلاغة ۲۸۴- انوار الربیع ۸۷ المعاهد ۲۳۹ - بیتها از ابوالمطاع

ذوالقرنین حمدانی است متوفی ۵۴۲۵هـ.

۲- شاهنامه ج ۲ ص ۱۱۱

باز پرتوی ازین تناسی شکفتی زا یا شکفتی تناسی بار در این بیت فردوسی جلوه
گراست که در ضمن آن بهمن، رستم را از آفتاب سپیده دم نمی تواند باز شناسد :

چنین گفت بهمن که این رستم است

و یا آفتاب سپیده دم است

یا در جای دیگر شاهنامه در عرصه تخیل و تناسی تشبیه تخت و گاه با چرخ
و ماه و سپاهیان با ستارگان برابر قلمداد شده :

که این تخت و گاه است یا چرخ و ماه

ستاره به پیش اندرش یا سپاه

و این برابر بینی که نشانی چشمگیر از تناسی تشبیه دارد یادآور بیت معروف
محمد بن وهیب است که در آن ابواسحق محمد معتصم را با ماه و مهر ، همطراز و
برابر گرفته است آن سان که جهانی به وجود این سه منبع اشراق و نور در بهجت و
شاد کاسی فرو رفته اند:

ثلاثة تشرق الدنيا بهجتها شمس الضحی و ابواسحق والقمر^۱

یعنی: «ماه و مهر و ابواسحق سه منبع فروغند که دنیا را با شادمانگی خود
نور باران می کنند» و به حکم همین معنی است که رود کی باده عقیقین را از عقیق
گداخته باز نشناخته و گفته است:

آن عقیقین می که هر که بدید از عقیق گداخته شناخت

هر دو یک گوهر ندلیک به طبع این پیفسرد و آن دگر بگداخت

نابسوده دو دست رنگین کرد

نا چشیده به تارک اندر تاخت^۲

و نظاسی در ترازوی قیاس «زلف یار» را یا «سیاهی روزگار و تباهی کار خویش»
و «لب» او را با «شهد و لفظ گهربار» و «رای» خویش را با «روی یار و مهر و ماه»

۱- معاهد التنصیص ۲۱۰

۲- دیوان رودکی ص ۲۲

و «گردندگی طالع» را با «خوی یار و گردش کار خویش» همسنگ و برابر نگاشته است :

روزگار آشفته تر یا زلف تو با کار من

ذره کمتر یا دهانت یا دل افکار من

شبه میه تر یا دلت یا حال من یا حال تو

شهد خوشتر یا لب ت یا لفظ گوهر بار من

مهر و مه رخشنده تر یا رأی من یا روی تو

طالعم گردنده تر یا خوی تو یا کار من^۱

در باب گزینش یا ترك اصل تناسی حقایق در تشبیه و استعاره ، و اینکه تا چه حدودی در این زمینه می توان آزادی اندیشه بکار داشت، عبدالقاهر جرجانی عقیده جالب و قابل قبولی دارد که در ضمن آن نه عقاید اطرافیان و طرفداران اصل را «احسن الشعر کذب» و «بدروغ با فروغ»^۲ آزادی عمل بی قید و شرط تخیل شاعرانه را می پذیرد و نه سخن طرفداران درنگ در مرز های حقیقت و عقیده کسانی چون حسان بن ثابت را که گفت :

ان أحسن بیت قال قائلها بیت یقال اذا أنشدته صدقا^۳

او معتقد است : «احسن الشعر کذب» را برای این نگفته اند که شعر بدروغ گویند و راه افراط هیند بلکه برای پرورش و گسترش تخیل شعری، به شرطی که از قلمرو صدق و واقع دور نشویم ، باید اقدام و استفاده کرد . و منافاتی ندارد که قوت تخیل با انطباق عقلی جمع آید^۴.

موشکافی و نکته یابی در تناسی تشبیه و استعاره و تجربه هایی که دانشمندان

۱- احوال و آثار و قصاید و غزلیات نظامی گنجوی

۲- رادویانی در ترجمان البلاغة گوید : «وازشعر آنچ بدروغ تر با فروغ تر» ص ۶۲

۳- یعنی : (بهترین شعری که گوینده بی آنرا پیروید شعری است که چون بخوانی گویند

راست است .

۴- اسرار البلاغة ۲۴۸-۲۵۱ .

بلاغت و بیان در آن به عمل آورده‌اند نشان می‌دهد که گذشتگان شعروادب‌ما، چگونه خروج از سوازین خشک و قراردادهای سنتی را آنگاه که مصلحت‌می‌دانسته و پرواز از قالب‌های شناخته و رسمی (مجاز و تشبیه و استعاره و تمثیل) و عروج به جهان ناپیدا کران شعری را جاز می‌شمرده‌اند، این دانشمندان از یکسوره را برای هرگونه پرورش ذوقی و نوآوری و اجتهاد ادبی باز گذاشته‌اند و از دگرسو با تنظیم اصول استوار بلاغی و بیانی چون همین تناسی تشبیه جلو هرگونه گستاخی و آبشوبگری ادبی را گرفته و چه شاهکارها که از این رهگذر پدید می‌آوردند، برای نمونه ایات زیر را از منوچهری فریاد می‌آوریم که بدست‌یاری تشبیه و دست‌یازی به تناسی روابط طبیعی، باد شمال را به مناظره نروزمی فرستد، باد خطاب به نروزمی گوید:

« چه نشسته‌یی که لشکر زمستان یاره از دست و گوشوار از گوش معشوقکانت (گلها) بر بوده، در کف و کنار خنیاگردانت نای و طنبور بشکست . . . نروزمی پاسخ می‌آورد: « به جان امیر که بزودی دمار از جان دی و دمسردی وی برآرم، سپاهیان دیبای سبزه و زنجیره زلف و قد سرو و کمان قوس و قزح و تیر شاخ بید و رایت برگ لاله و ذوالفقار برق را آماده و بسیجیده دارم. بزودی پیل و پیلبان ابرو باد . . . روانه ستیز خواهم کرد! »

باد شمال چون ز زمستان چنین بدید

اندر تک ایستاد چو جاسوس بیقرار

نروزمی را بگفت که در خاندان ملک

از فروزینت تو که پیرار بود و پار

بنگاه تو سپاه زمستان بغار تید

هم گنج شایکانت و هم در شاهوار

معشوقکانت را گل و گلنار و یاسمن

از دست پاره بر بود از گوش گوشوار

خنیاگرانت : فاخته و عندلیب‌را
 بشکست نای در کف و طنبور در کنار
 نوروزماه گفت : به جان و سر امیر
 کز جان دی بر آرم تا چند گه دسار
 گرد آورم سپاهی دیبای سبز پوش
 زنجیر زلف و سرو قد و سلسله عذار
 از ارغوان کمر کنم از ضیمران زره
 از نارون پیاده و از ناروان سوار
 قوس قزح کمان کنم از شاخ بید تیر
 از برگ لاله رایت و از برق ذوالفقار
 از ابر پیل سازم و از باد پیلبان
 ووبانگ رعد آینه پیل بی‌شمار^۱

در عرصه تخیل و تناسی تشبیه، پابند فورملهای طبیعی و «قیاس فاسد»^۲
 نتوان بود و در فراحنای اندیشه باید کائنات بیزبان را زبان و قلم بخشید، ابن الرومی
 در قطعه زیر تشبیهی آورده - تشبیهی مقلوب - و در آن سرخی گل را به سرخی
 حاصل از شرم مانند کرده، آنگاه این تشبیه را در هاله‌ی از تناسی و انکار فرو
 برده و این تعلیل و اعتقاد را در خویش برانگیخته که سرخ گل را که در بسیط‌باغ
 وچمن بر نرگس این حریف زیبا و طناز برتری داده‌اند - برتری و مزیتی که تا این
 اندازه شایستگی احراز آن را ندارد - عرق شرم از گونه‌اش جاری و سرخی حیا بر
 رخسارش هویدا گشته است! :

خجلا تورها علیه شاهد	خجلا خدودالوردمن تفضیله
الا و ناعله الفضیلة عائد	لم یخجل الورد المورد لونه

۲- به تعبیر «ابن الرومی» اسرار البلاغه

۱- دیوان سنوچهری ص ۲۰-۲۱

آب و حاد عن الطويقة حائد
 زهر الرياض و ان هذا طارد
 بتسلب الدنيا و هذا واعد
 و على المدامة و السماع مساعد
 ابدأ فانك لامحالة واجد
 ما في الملاح له سمى واحد
 بحيا السحاب كما يربى الوالد
 شيها بوالده فذاكك الماجد
 و رئاسة لولا القاس الفاسد

للترجس الفضل المبين وان ابى
 فصل القضية ان هذا قائد
 شتان بين آئين هذا موعده
 ينهى التديم عن القبيح بلحظه
 اطلب بعفوك في الملاح سميه
 والورد ان فكرت فرد في اسمه
 هذى النجوم هي التي ربهما
 فانظر الى الاخوين من أدناهما
 اين الخدود من العيون نفاسة

یعنی: « گونه های گل سرخ از اینکه اورا برتری داده اند شرمگین گشته و این سرخی بر آن شرم گواه است. سرخ گل از اینکه رنگش سرخ است شرمسار نیست او فروخته و شرمسار است از این حیث که مشتاق و عاشق فضیلتش از راه برگردد. برتری آشکار نرگس را است، گرچه کسی از روی برتابد، یا برگردندی از راه برگردد. کوتاه سخن اینکه این یکی پیشوای گل‌های باغ و آن دگر طردکننده و راننده آنهاست، میان این دو خیلی فرق است، این با گذشت زندگانی و زوال این جهانی تهدیدی کند و آن دگر نوید می‌دهد نرگس با نگاه چشمان خود حریف را از تباهی نهی می‌کند، و به پیمان و سماع فرا خوانده از باران دستگیری می‌نماید. در میان زیباییان اورا همتایی بیاب! تو هرگز اورا همتا نمی‌بینی. سرخ گل، چون نیک بنگری نامش نیز یگانه و برجسته است کسی از زیباییان بدان نام نیست، این اخترانند که نرگس و سرخ گل را به باران ابر پروریده‌اند، آن سان که پدر فرزندان پرورد. به این دو برادر بنگر، هر کدام به پدر بیشتر همانندی دارد شکوه و مزیت از آن اوست. اگر قیاس فاسد و خطا پیشه نبود، گونه‌ها را از چشمها، در زیبایی و برتری چگونه ممکن بود شناخت و داوری کرد؟ »!

شاعر در پرتو تناسی تشبیه برای آنکه اطمینانی استوار بر این تعلیل پیدا کند چنانکه یاد شد علت سرخی شرم را در گونه گل سرخ ، این می داند که از ریشخند و استهزای عیبجویان در جامعه باغ و گلزار بیم دارد، بیم آنکه مبادا در مدحش چندان زیاده روی شود که تماشاگرانش به سخره برخیزند . بویژه که شاعر برهانی بدان لطیفی در شان نرگس آورده و شایستگی های او را در ترجیح بر گل سرخ بر شمرده و دلایل شرم و سرخگونی او را بیان داشته است .

این مایه تأثیر مسلما جز در پناه تناسی تشبیه و فاصله گرفتن از حقایق منطق چوبین پای میسر نیست، از آنکه بسا ملال و تلخکامیها که جز بانوشداروی فراموشی از دماغ آدمی زدوده نمی شود و بسا تناسیها و پروازها در ولایت تشبیه که تراوشگاه صدها شاهکار بی مانند شده است که چون نقش این تناسیها از دفتر و دیوان شاعران و سخنوران زدوده شود متاع گوهرین ادب عیار واقعی و جذبه فسونکار و آسمانی خود را از دست خواهد داد ، دیگر نجوای جان پرخروش از خامه و زبان سخنندان بر صفحه دل ما فرو نخواهد چکید و جهشهای شهاب آسای اندیشه گویندگان برای همیشه آسمان سخنوری را بدرود خواهد گفت ، سعدیی پیدا نخواهد شد که بگوید:

خون دل عاشقان مشتاق بر کردن دیده بلاجوست

یا :

تویی برابر من یا خیال در نظرم
که من به طالع خود هرگز این کمان نبرم
و یا حافظی که کمان ابرورا این توان بخشد:
خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
به قصد جان من زار ناتوان انداخت

مآخذ

- ۱- اقبال، عباس . خاندان نوبختی، تهران، ۱۳۱۱ ه. ق.
- ۲- السکاکی، ابویوسف بن محمد بن علی . مفتاح العلوم، الطبعة الاولى، مصر، ۱۳۵۶ ه.
- ۳- ابن الرومی . دیوان، تصحیح کیلانی، ۱-۳، طبع مصر، ۱۹۲۵
- ۴- بحتری . دیوان، قسطنطنیه . ۱۲۹۰
- ۵- تحقیق در تشبیه و جناس سذیل به ترجمه اسرار البلاغة عبدالقاهر جرجانی (رساله دکتری نگارنده که چاپ نشده و نسخه‌ی از آن در کتابخانه دانشکده ادبیات هست) .
- ۶- ثعالبی . یتیم‌الدهر، تحقیق محمد محیی‌الدین بن عبدالحمید، مصر ۱۳۷۷ ه.
- ۷- تفتازانی - مطول علی التلخیص، استانبول . ۱۳۳۰
- ۸- رهی سعیری . دیوان، تهران .
- ۹- رادویانی . ترجمان البلاغة، طبع اسلامبول، به کوشش احمد آتش
- ۱۰- شاهنامه . تهران، سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۵
- ۱۱- شهریار . کلیات دیوان، تبریز .
- ۱۲- صدرالدین مدنی . انوار الربیع فی انواع البدیع ، طبع هند .
- ۱۳- عبدالرحیم عباسی . معاهد التنصیص علی شواهد التلخیص ، تحقیق محمد محی‌الدین طبع مصر ۱۹۴۷ م .
- ۱۴- عبدالمعین الملوچی . اللامیتان ، دمشق ، ۱۹۶۶ م .
- ۱۵- منوچهری داسغای . دیوان به کوشش دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۴۷
- ۱۶- نظامی عروضی . چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی .
- ۱۷- نظامی گنجوی . دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی- بکوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۸ هجری خورشیدی .
- ۱۸- ناصر خسرو قبادیانی . دیوان، بکوشش سهیلی ، تهران ۱۳۳۵ .



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی